

فردوسی در هند

سیمای اغریث در شاهنامه

پژوهش‌گر = دکتر هاشم محمدی
استاد و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

گویت شاه پسر اغریث است. گویت شاه یک فرد اساطیری است. در مینوی خرد^۳ (فصل ۲۶ بند ۳۱) که محل او را در ایران ویج^۴ معلوم کرده، او را به صورت مخلوقی وصف کرده‌اند که از پا تا کمر به هیات گاو و از کمر تا سر به صورت آدمی است. گویت شاه را اثری از پیکر بابلی مرکب از انسان و گاو دانسته‌اند که در اساطیر عهد جدید زرتشتی پذیرفته شده، و ظاهراً وسیله‌ی این انتقال عیلامیان هستند که خود به شدت تحت تأثیر اساطیر آشوری بوده‌اند. چه آشوریان هم گاو‌هایی با سر انسان مجسم می‌کرده‌اند که گاه ظروف خاصی برای نثار فدیه به آنها است و بعید نیست فکر وجود گویت شاه و موضوع عبادت دایم او از آن قوم نشأت گرفته باشد. از آن جایی که رابطه‌ی نسبی گویت شاه با اغریث شاه در متن اوستا دیده می‌شود، می‌توان چنین تصور کرد که این اشاره به دست مفسران اوستایی در آن کتاب راه جسته است. همچنین در اوستا از قربت (نسبت خانوادگی) اغریث و افراسیاب سخن نرفته، و نام او همه جا دنبال نام سیلوش بوده و این می‌رساند که بین این دو ارتباطی وجود داشته، ولی از این ارتباط در آثار پهلوی و شاهنامه

بر آن آفرین، کو جهان آفرید
زمین و زمان و، مکان آفرید
که آرام ازو یست و هم، کار از او
هم آغاز از او یست و، انجام ازو

به روایت شاهنامه، بزرگ‌ترین دشمنان ایران بعد از دیوان، تورانیان هستند و مهم‌ترین جنگ‌های پهلوانی ایرانیان با این قوم صورت گرفته است. از میان تورانیان اولین کسی که در روایات ملی ما به زشتی از او نام برده‌اند و او را با خوی اهریمنی دم‌ساز نشمرده‌اند، "اغریث" است، اغریث فرزند پشنگ و برادر افراسیاب جوانی با تدبیر و عاقل است که مظلومیت او در برابر اهریمنان و عناصر نابه‌کار در شاهنامه متجلی است.

اسم این شاهزاده تورانی در اوستا «اغرارت» (Aghrae ratha) است. نام اغرارت از دو جزء اَغر Aghra یعنی: از (طراز اول، از صف اول) و رَث (Ratha)، یعنی گردونه ترکیب شده، و معنی ترکیبی آن چنین است: کسی که گردونه‌ی خویش را پیشاپیش می‌برد، صاحب گردونه‌ی پیش‌رونده، ولی اگر جزء دوم را (ارث) Eretha یا رَثی Rethi که اولی به معنی خرد و دومی کردار است، بدانیم، معنی چنین خواهد شد: «صاحب خرد عالی». صاحب کردار عالی. اغرارت، همیشه با صفت "Narava"

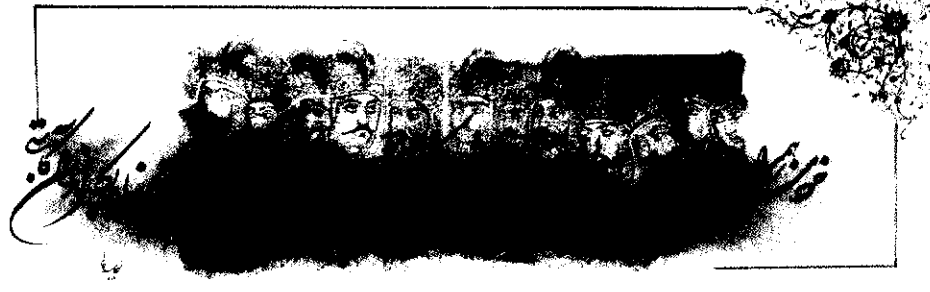
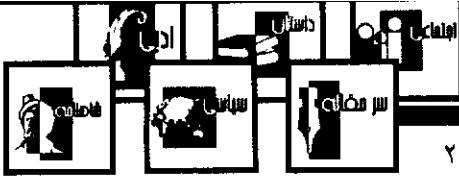
به معنی: دلیر، ذکر شده، و از جمله‌ی نیکان و پاکان است.^۱ در بند هشن نام او در ردیف جاودانان زرتشتی آمده است: «اغریث پسر پشنگ به سیستان است که او را «گوبدشاه» خوانند» در نسخه‌ی هندی بند هشن، فصل ۳۱ بند (۱۵) و با توجه به روایت مای که در کتب عربی و فارسی آمده، وی پسر پشنگ است، بنا به روایات پهلوی، اغریث برادر افراسیاب به پاداش تقوی و فضیلت خویش پسری به نام گویت شاه Gopat - Shah یافت که از سر تا کمر به صورت انسان و مابقی به شکل گاو است و همیشه بر کنار دریا به قربانی و نثار کردن زور مشغول است.^۲ اما بنا بر مورد دیگری از بند هشن (فصل ۳۱ بندهای ۲۰-۲۲. ترجمه وست Vest)

۱- حماسه‌سرایی در ایران، دکتر ذبیح‌اله صفا، ص ۶۲۵

۲- همان، ص ۶۲۷

۳- مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، ص ۷۰

۴- ایران‌ویج: در مورد این اسم شایسته است یادآوری شود که، دیرین‌شناسان و نژادشناسان به‌ویژه در سال‌های پیش‌رو اعتقاد دارند که، نژاد نخستین آریاها از "ایران‌ویج" برآمده است. ایران‌ویج را سرزمینی بسیار سرسبز، حاصل‌خیز و پربرازان، در نواحی شرقی و جنوبی دریای خزر گفته‌اند. پیش از برآمدن این نظریه، باور باستان‌شناسان بر این بود که نژاد آریایی برآمده از دره سند و کرانه‌های رود گنگ در هندوستان بوده و اینان با برادران و خواهران هندی خود یک نژاد را تشکیل می‌داده‌اند. با گذر قرن‌ها مهاجرت‌های نخستین انسانی آغاز می‌گردد و ... برای آگاهی بیش‌تر نگاه کنید به ۵۰۰۰ سال تاریخ تمدن ایران - مجله فردوسی - از شماره یک به بعد (توضیح از مجله فردوسی است)



در شاهنامه و در داستان افراسیاب غالباً از دو برادرش اغریث و گرسیوز یاد شده است. اغریث به قول شاهنامه سپه‌دار لشکر توران بوده، و نسبت به ایرانیان محبتی داشته است. ناموران سپاه ایران که پس از شکست یافتن نوذر، اسیر و گرفتار افراسیاب شده بوده‌اند، به واسطه‌ی اغریث آزادی یافته‌اند، اما خود اغریث به این جرم به حکم افراسیاب کشته گشت. در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی، اغریث تورانی برادر افراسیاب همواره دوست‌دار ایرانیان و بزرگ‌منش و وفادار و نیکوعهد است. دیگر تورانیان مردمی دیوسیرت و نبیره‌اند و از تزویر و دروغ و نامردمی پاک ندارند. از بین تورانیان تنها "پیران ویسه" در بعضی جهات با او برابری می‌کند. حکیم فردوسی اغریث را با صفاتی چون: پرخرد، گران‌مایه، نیک‌خواه، هوشمند، راهنما، پرهیز و . . . آورده که این صفات همه‌گی نمایان‌گر خوبی و خصلت این پهلوان و شاه‌زاده خجسته است. خردمندی و هوشیاری این پهلوان آزاده در جنگ (افراسیاب و نوذر) در شاهنامه فردوسی تبلور می‌یابد.

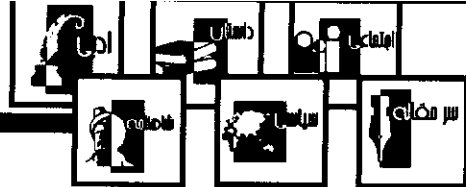
پس از مرگ **منوچهرشاه**، به توران سپاه، آگهی می‌رسد که نوذر بر تخت نشسته است. سالار ترکان (پشنگ) همه‌ی نام‌داران و بزرگان لشکر را فرا می‌خواند و از تور و سلم و منوچهر و ایرانیان سخن می‌گوید:

که با ما چه کردند ایرانیان
بدی را بیستند یک یک میان
کنون روز تندی و کین جستن است
رخ از خون دیده، گه شستن است^{۱۱}
۷۴-۷۳ ب/ج ۲/ص ۱۱

اثری مشهود نیست.^۵ در بند هشتن فصل ۳۱ فقره ۲۱ آمده: وقتی که "افراسیاب"، پادشاه ایران، منوچهر را با لشکرش در «پدشخوار» اسیر نمود و سب و ویرانی و قحطی در میان ایرانیان شد، اغریث از خداوند درخواست نمود که وی را به نجات دادن لشکریان دلیر ایران موفق سازد. حاجتش نیز برآورده شد و ایرانیان به توسط او رهایی یافتند. افراسیاب از این کار برآشفت و اغریث را کشت. خداوند در پاداش عمل نیک اغریث پسری به او داد موسوم به گویت‌شاه.^۶ در فروردین یشت فقره ۲۹ فروهر پاکدین اغریث دلیر ستوده شد و در فقره ۱۳۱ فروهر پاک او در ردیف نام‌آورانی مانند: "جم" و "فریدون" و "اشنروزو" و "منوچهر" و پادشاهان کیانی ستوده شده است. هم‌چنین اغریث از جمله پانزده تن مردی است که از یاران "سوشیانت" شمرده می‌شوند. دوستان و یاران سوشیانت جاودان‌هایی هستند که در روز واپسین برخاسته، رستخیز خواهند برانگیخت و سوشیانت را در کار نو نمودن جهان و تازه ساختن گیتی یاری خواهند کرد و از پرتو فرآیندی که با آنان است، دروغ رخت بریسته، زندگی راستی جاودانی و مینوی روی خواهد نمود.

در بندهشن فصل - ۳۰ فقره ۱۷ پانزده تن مرد و پانزده تن زن از یاران سوشیانت شمرده شده‌اند. اسامی برخی از آنان در کتب پهلوی ذکر شده از آن جمله‌اند: کی خسرو، نرسی، طوس، گودرز، پشوتن، اغریث، گرشاسب، سام و غیره . . .^۷ درباره جای‌گاه اغریث در بخش چهاردهم بند هشتن درباره سروری کشورها آمده است: اغریث پشنگ، آن که به زمین سوکوستان است او را گوبدشاه خوانند.^۸ در مینوی خرد که "گوبدشاه" را پسر اغریث دانسته است آمده: گوبدشاه در ایرانویج در کشور خنیره (خنیرس) است^۹ و از پای تانیمه‌ی تن گاو و از نیمه‌ی تن تا بالا انسان است و همواره در ساحل دریا می‌نشیند و پرستش ایزدان می‌کند و زوهر به دریا می‌ریزد و به علت آن زوهر ریختن او، حیوانات موزی بی‌شماری در دریا می‌میرند. چه اگر خدای ناکرده آن مراسم (یزش) را نکند و آن زوهر را به دریا نریزد تا آن حیوانات موزی بی‌شمار نابود شوند، پس هنگامی که باران بیبارد، حیوانات موزی بی‌شمار نابود نشوند، پس هنگامی که باران بیبارد، حیوانات موزی مانند باران فرو بارند.^{۱۰}

۵. حماسه‌سرایی در ایران، دکتر ذبیح‌اله صفا، ص ۶۲۴
۶. فرنیغ دادگی، بندهش، مهرداد بهار، ص ۱۵۰
۷. یشت‌ها، پورداود ج ۲ پاورقی، ص ۲۴۹
۸. فرنیغ دادگی، بندهش، مهرداد بهار، ص ۱۲۷
۹. درباره سرزمین خنیرس، خنرس و خنرس‌یامی، فردوسی در بخش جنگ رستم و اسفندیار اشاره‌ای دارد. "مجله فردوسی"
۱۰. مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، ص ۷۰
۱۱. عدد سمت راست نشانه بیت و چ نشانه جلد و ص موردنظر از شاهنامه فردوسی بر اساس چاپ مسکو به کوشش دکتر سعید حمیدیان



چنین گفت اغریث هوشمند
 دل مرزبانان، شکسته شود
 بر این انجمن، کار بسته شود
 یکی مرد بی نام باید گزید
 که انگشت از آن پس نباید گزید
 ۱۵۱-۱۴۹/ب/ج/۲/ص ۱۵

این در واقع ترفند دیگری بود (برای جلوگیری از جنگ) که به او اعتنا نمی‌شود و افراسیاب از گفتارش ناراحت و پراژنگ می‌شود و با حالتی خشمگین به بارمان می‌گوید: "برو و آماده نبرد باش" در این جنگ تورانیان پیروز می‌شوند و نوذر و تعدادی از سپاهیان او اسیر می‌شوند و به تدارک شکست‌های پیاپی و گرفتن انتقام، تن خسرو تاج‌دار (نوذر) به خاک اندر افکنده می‌شود و اسیران و بسته‌گان شاهی را با خواری به این طرف و آن طرف می‌کشند و آنان به جان زینهار می‌خواهند.

اغریث با مشاهده این صحنه ناراحت می‌شود ولی به خاطر دلیری‌ها و فداکاری‌ها و خوبی‌های ایرانیان طرف‌دار ایران و ایرانی است. به پایمردی و خواهش‌گری می‌پردازد و بار دیگر چهره انسانی و مهر و محبت خود را به ایرانیان ابراز می‌کند.

چو اغریث پر هنر آن بدید
 دل او به بردر، چو آتش دمید
 همی گفت چندین سر بی‌گناه
 ز تن دور ماند به فرمان شاه
 بیامد خروشان به خواهش‌گری
 بیاراست با نامور، داوری
 که چندین سرافراز گرد سوار
 نه با ترک و جوشن، نه در کارزار
 گرفتار، کشتن نه والا بود
 نشیب است جایی، که بالا بود
 سزد گر نیاید به جانشان گزند
 سپاری همیدون به من شان به بند
 بریشان یکی غار، زندان کنم
 نگهدارشان هوشمند، مان کنم
 ۴۴۵-۴۳۹/ب/ج/۲/ص ۳۶

تورانیان، سخنان اغریث را می‌پذیرند. وی با این ترفند سپاهیان را تحویل می‌گیرد، به جای کشتن، آن‌ها را به بند و زندان می‌سپارد و از آنان نگاه‌داری می‌کند و به طرف ساری به راه می‌افتد و به ایرانیان خبر می‌دهد، تا زمانی که زال خود را برای انتقام آماده کند، به طرف ساری بیایند. به این ترتیب دیگر سران و بزرگان هم خبردار می‌شوند و به اغریث پیغام می‌دهند که آماده باشد تا سپاهیان ایران برسند.

چو گردان سوی کینه بشتافتند
 به ساری، سران آگهی یافتند
 ازیشان بشد خورد و آرام و خواب
 پر از بیم گشتند از افراسیاب
 از آن پس به اغریث آمد پیام
 که ای بر منش مهتر نیک‌کام
 به گیتی ز گفتار تو زنده‌ایم
 همه یک به یک مر، ترا بنده‌ایم
 اگر ببند اغریث هوشمند
 مر این بستگان را گشاید ز بند
 پراکنده گردیم گرد جهان
 زبان برگشاییم پیش مهان
 به پیش بزرگان ستایش کنیم
 همه پیش یزدان نیایش کنیم
 ۴۸۹-۴۷۷/ب/ج/۲/ص ۳۸-۳۹

اغریث اگرچه خیرخواه ایرانیان است، اما از افراسیاب می‌ترسد و دنبال چاره است که زودتر سپاهیان را تحویل دهد.

ادامه در صفحه ۵۴

افراسیاب از گفته‌ی پدر نارام و بی‌قرار است و با زبانی گشاده نزد پدر می‌رود و می‌گوید:

که شایسته‌ی (ی)* جنگ شیران، منم
 هم‌آورد سالار ایران، منم
 ۷۷/ب/ج/۲/ص ۱۱

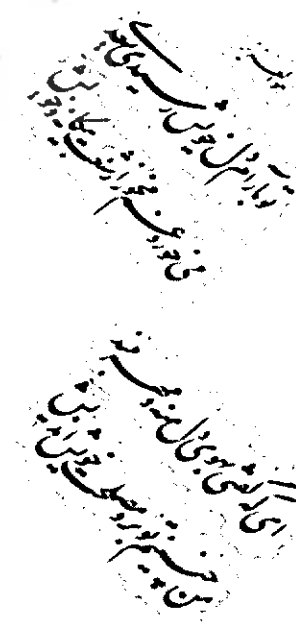
کار جنگ ساخته و پرداخته می‌شود. اغریث در اندیشه است و از شورش، جنگ و آشوب متنفر. به کاخ می‌آید و با دلی پر از اندیشه به پدر می‌گوید:

چنین گفت کای کار دیده پدر
 ز ترکان به مردی برآورده سر
 منوچهر از ایران اگر کم شده‌ست
 سپهدار، چون سام نیرم شده‌ست
 چو گرشاسب و چون قارن رزم‌زن
 جز این، نامداران آن انجمن
 اگر ما نشوریم بهتر بود
 کزین جنبش آشوب کشور بود

پشنگ از او ناراحت می‌شود و چنین لب به سخن می‌گشاید:

نبره که کین نیار انجست
 سزد گر نخوانی نژادش درست
 ۱۰۰/ب/ج/۲/ص ۱۲

اغریث با افراسیاب همراه می‌شود به این امید که بتواند راهنمایی برای بازداشتن افراسیاب از جنگ با ایرانیان شود، اما هر چه اصرار می‌کند موفق نمی‌شود. زمانی که دو لشکر ایران و توران در دو فرسنگی هم هستند و طلایه‌ها در رفت و آمد. بارمان از طرف لشکر توران آماده نبرد می‌شود و در این جا است که دوباره اغریث پا به میدان می‌گذارد و مانع رفتن بارمان می‌شود و می‌گوید: اگر بارمان به جنگ رود و کشته شود، مایه‌ی ننگ ما است و باید شخص گم‌نامی را فرستاد:



* (ی) تصحیح نگارشی از نگاه روان‌خوانی بدون کوچک‌ترین دخل و تصرف در معنا. (مجله فردوسی)



ادامه مکتب‌های سیاسی

دوم: هیئت حاکمه، دربار و شخص پادشاه از هیچ قانونی که جدا از حق انتخاب مردم باشد، برخوردار نیستند. قدرت بالاترین مقام اجرایی مملکت یعنی شاه، همان است که قانون تعیین کرده است.

سوم: هیچ شخص حقیقی و یا حقوقی، به جز محاکم قضایی نمی‌توانند حقوق و قانون جداگانه‌ای را اعمال نمایند.

چهارم: حاکمیت کلیسا نباید مورد سوء استفاده کشیشان و روحانیون قرار گیرد. قدرت کلیسا، تشکیلات اداری آن و حقوق کشیش‌ها و مقامات کلیسا، چیزی جز مقررات عرفی و اجتماعی نیست و هیچ کدام دارای امتیاز ویژه‌ای نیستند و از سوی خدا برای این کار زمینی برگزیده نشده‌اند.

جان - سلدن در نظریات انقلابی و بسیار شجاعانه‌ی خود آشکارا به کلیسا، روحانیت و پادشاه حمله می‌کند و می‌گوید: هیچ یک از این دو عنصر اجتماعی، یعنی کلیسا و پادشاه مستحق داشتن امتیازات ویژه اجتماعی نیستند و اگر تاکنون چنین بوده است، دلیل آن چاپیدن مردم از راه دغل‌کاری، حقه‌بازی، حيله‌گری، شیادی و سرکشیه کردن آن‌ها از راه دریافت نقدینه‌گی‌هایشان در زیر پوشش حکومت الهی و آسمانی بوده است.

جان - سلدن و پیروان وی در محدود کردن قدرت شاه و کلیسا و جلوگیری از دخالت دین در سیاست، از زیرساخت‌های فلسفی راسیونالیسم (عقل‌گرایی Rationalism) بهره می‌برند که در مفاهیم فلسفی فارسی به «فلسفه‌ی اصالت عقل» مشهور است.

انگلستان و اروپای بعد از جان - سلدن به‌ویژه در قرن هیجدهم میلادی به شدت زیر فشار اصلاحات مذهبی قرار گرفت و توده‌های مردم، سیاست‌مداران و نویسندگان زیادی وارد کارزار مذهبی - سیاسی شدند و سرانجام توانستند قدرت شاه را به چهارچوب قانون محدود نمایند و روحانیون و کلیسا را از دخالت در امور سیاسی منع کنند.

بزرگان ایران ز گفتار اوی
چو از آفرینش پیرداختند
بپوید نزدیک دستان سام
که بخشود بر ما جهاندار ما
به روی زمین بر نهادند روی
نوندی ز ساری برون تاختند
بیاورد از آن نامداران پیام
شد اغریث پر هنر، یار ما

۴۹۹-۴۹۶ ب/ج ۲/ص ۴۰

سپاهیان ایران به همراه زال می‌آیند، اغریث نیک‌خواه خبردار می‌شود و با اقدامی مردانه بندگان و زندانیان را رها کرده، و تحویل ایرانیان می‌دهند و خود از ساری به آمل و از آمل به ری می‌رود، اما همین که افراسیاب بدنهاد از آزاد کردن بندگان آگاه شد، از برادر ناراحت می‌شود و به سوی او می‌رود. همانند فیلی مست دست به شمشیر برده، و پیکر برادر را به دو نیم می‌کند:

چو اغریث آمد ز آمل به ری
و از آن کارها آگهی یافت، کی
بدو گفت که این چیست کانگبختی
که با شهد حنظل برآمیختی؟!
نفرمودمت کای برادر بکش
که جای خرد نیست و هنگام هُش
بدانش نیاید سر جنگجوی
نیاید به چنگ اندرون آبروی
سر مرد جنگی خرد نسپرد
که هرگز نیامیخت کین با خرد
چنین داد پاسخ به افراسیاب
که لختی بیاید همی شرم و آب
هر آن‌گه کت آید به بد دسترس
ز یزدان بترس و مکن بد به کس
که تاج و کمر چون تو، بیند بسی
نخواهد شدن رام با هر کسی
یکی پر ز آتش، یکی پر خرد
خرد با سر دیو، کی در خورد؟!
سپهد برآشفت چون پیل مست
به پاسخ به شمشیر یازید دست
میان برادر به دو نیم کرد
چنان سنگ‌دل ناهشیوار مرد

۵۳۴...۵۲۴ ب/ج ۲/ص ۴۲

بدین‌گونه زندگی اغریث به پایان می‌رسد و نام نیک او در حماسه‌ی ایران می‌درخشد و:

«مرد آن است که پس از مرگ نامش زنده بماند.» با مرگ او لااقل نیم رمقی از عدالت، انسانیت، حق، آزاده‌گی و پاکیزه‌گی در جهان بر جا می‌ماند. در این راه اگر هزاران نفر هم قربانی شوند باکی نیست، زیرا در برابر بزرگ‌ترین خطری که از آغاز آفرینش تاکنون بشریت را تهدید کرده، ایستاده‌گی کرد و آن خطر انقراض انسانیت انسان است!^{۱۲}

۱۲- زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، محمدعلی اسلامی ندوشن، ص ۲۲۴

ادامه هنر در شاهنامه

چنین گفت اغریث پر خرد
کزین‌گونه گفتار کی در خورد!
ز من آشکارا شود دشمنی
بجوشد سر مرد آهرمنی

۴۹۲-۴۹۱ ب/ج ۲/ص ۳۹

می‌گوید: هرگاه زال نزدیک ساری آمد همه را به او می‌سپارم و آمل را هم خالی می‌کنم. بزرگان ایران خوش‌حال می‌شوند و چاره این کار می‌سازند: